

اسماعیل نوری علا

از «انتخابات آزاد» تا «دیکتاتوری اکثریت»

می گویند دموکراسی نردبامی است که رأی اکثریت مردم را، از طریق انجام انتخابات آزاد، به قدرت سیاسی تبدیل می کند. اما اگر نیک بنگریم می بینیم که همین فرمول «ساده و ابتدائی»، در فقدان هر شرط و شروطی، دقیقاً برای برقراری استبدادی که از طریق استفاده از ابزارهای دموکراتیک به قدرت می رسند ساخته شده است.

esmail@nooriala.com

در ماه گذشته دو سه گردهمائی سیاسی ایرانیان مخالف حکومت اسلامی مرا متوجه وجود مشکل بزرگی کرد که شاید بتوان یکی از علل بن بست کنونی اپوزیسیون را در کارکردهای آن جست. من این مشکل را در مفهومی که ما، در میان خود، از «انتخابات آزاد» داریم جسته ام و این هفته می خواهم با مدد گرفتن از اشاراتی به دو گردهمائی این نکته را باز کنم.

نخستین گردهمائی نام کم آشنای «پیش کنگره جبهه ملی» را بر خود داشت. می دانیم که امروزه «جبهه ملی»، بویژه در خارج کشور، آنچنان تکه پاره شده که دیگر نام تنهای آن نمی تواند آدرس درست شرکت کنندگان در کنگره ای در ظل آن نام را برایمان توضیح دهد. بهر حال، و در ربط با سخن این هفته، کافی است بدانیم که تنی چند از آدمیان کوشنده ای که، در طول سال ها، امتحان صداقت خود را داده و سالیان سال است که در یکی از سازمان های رنگارنگی که اکنون به نام جبهه ملی وجود دارند عضویت و فعالیت داشته اند، در برلین گرد هم آمدند تا مجلسی به نام «پیش کنگره» ی جبهه ملی را برگزار کنند. پس از برگزاری این مجلس ناگهان شایع شد که دختر «دیک چینی» هم در این جلسه بوده است. این خبر را محمد علی حسینی، سخنگوی وزارت خارجه حکومت اسلامی، هم تکرار کرد و، بدینسان، بهانه ای مشروع را فراهم آورد تا برگزیدگان آن پیش کنگره سخنان او را تکذیب کنند و، با اغتنام فرصت، نکات دیگری را نیز مطرح سازند. من چند خط از این اعلامیه را در اینجا نقل می کنم:

«... هر چند خبر نشست جبهه ملی ایران در خارج از کشور با دروغ بزرگ

شرکت و فعالیت دختر دیک چینی بهم آمیخته است، اما با انتشار آن در سایت ها و روزنامه های گوناگون کشور، در عین حال، باعث انتشار وسیع و بی سابقه این رویداد

پیروزمند در سطح کشور گردیده است که جای بسی خوشوقتی ما و دلگرمی مردم زیر ستم جمهوری اسلامی می باشد...» و سپس، خطاب به سخنگوی وزارت امور خارجه: «گفته اید که "جبههء موسوم به جبههء ملی نه تنها در داخل پایگاه مردمی ندارد، بلکه مطرود و منفور است و حتی در میان اپوزیسیون نیز جایگاه خاصی ندارد". اگر راست می گوئید بیائید ترتیب یک انتخابات آزاد را بپذیرید. در همین اولین انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی که در پیش است، کنترل شورای نگهبان را بردارید و امکان یک انتخابات آزاد و مستقیم و یک درجه ای را بدهید. همهء دستگاه های تبلیغاتی کشور را هم درست از رادیو ها و تلویزیون ها و روزنامه ها در اختیار شما باشد. فقط بگذارید کاندیداهای جبههء ملی آزادانه حرف خود را در اجتماعات و مجالس سخنرانی و تجمع های گوناگون بزنند و خود و برنامه های خود را معرفی کنند و به مردم بشناسانند. رأی گیری هم زیر کنترل و حفاظت و مراقبت سازمان های بیطرف و غیر دولتی بین المللی باشد. شما هم هیچگونه دخالتی در رأی گیری و شمارش و قرائت آراء و حفاظت صندوقهای رأی نداشته باشید، آنوقت به بینیم شما چه مقدار رأی و چه تعداد نماینده می آورید و ما چه مقدار و چه تعداد. تا معلوم شود چه کسی منفور است و چه جریانی در داخل کشور پایگاه ندارد».

گردهمآئی دیگر به «نشست پاریس» مربوط می شود که شاید بد نباشد در مورد آن نگاهی به مقالهء آقای دکتر حسین باقرزاده، که یکی از دو گردانندهء این نشست بودند، بیاندازیم تا ببینیم در روایت ایشان دست آورد مهم نشست پاریس چه بوده است. ایشان، در پی اتمام نشست مزبور، در مقاله ای با عنوان «همبستگی ایران و رأی مردم» توضیح داده اند که:

«... آن چه که توانست ... یخ بزرگ را در بین شرکت کنندگان در همایش همبستگی ایران در هم بشکند و ... دعوای حیدری - نعمتی را تضعیف کند، پذیرش یک اصل اساسی و تعیین کنندهء "دموکراسی" بود. این اصل از چنان اهمیت کلیدی برخوردار است که می توان به تنهایی آن را محک دموکرات بودن یک نیروی سیاسی دانست. این اصل در واقع بسیار ابتدایی نیز هست و پذیرش آن، بدون تعمیق در لوازم آن، لقلقهء زبان بسیاری از نیروهای سیاسی است. این اصل ساده و ابتدایی و در عین کلیدی و اساسی، "رأی مردم" است - رأیی که مردم بتوانند در شرایط آزاد، و با وجود آزادی بیان

و تبلیغ و اطلاع رسانی، در صندوق‌های رأی بریزند. پذیرش این رأی، درست یا غلط، و تعیین کننده دانستن آن، محک قاطعی است که در بازار سیاست سره را از ناسره جدا می‌کند و غش‌های مستتر در زیر پرده دموکراسی را برملا می‌سازد...»

هنگامی که این دو نظر را کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم که هم آن تکه از جبهه ملی که در برلین گرد همائی خویش را برگزار کرد، و هم آن تکه‌های گوناگون اپوزیسیون که در نشست پاریس شرکت کردند، بر این امر توافق دارند که دواى درد ما «دموکراسی» و برگزاری «انتخابات آزاد» است. برلینی‌ها تا آنجا پیش می‌روند که اعلام می‌دارند حتی حاضرند در «انتخابات آزاد»ی که بوسیله‌ه همین حکومت اسلامی انجام شود شرکت کنند، حتی اگر رادیو‌ها و تلویزیون‌ها و روزنامه‌ها همچنان در اختیار حکومت باشد و حکومت «فقط بگذارد کاندیداهای جبهه‌ه ملی آزادانه حرف خود را در اجتماعات و مجالس سخنرانی و تجمع‌های گوناگون بزنند و خود و برنامه‌های خود را معرفی کنند و به مردم بشناسانند». گرداننده نشست پاریس نیز اعلام می‌دارد که نشست مزبور بدین توافق رسیده که اصل اساسی و تعیین‌کننده «دموکراسی» همانا «رأی مردم» است - رأیی که مردم بتوانند در شرایط آزاد، و با وجود آزادی بیان و تبلیغ و اطلاع رسانی، در صندوق‌های رأی بریزند. در اینجا نیز ناگفته پیداست که تأمین‌کننده «انتخابات آزاد» حکومت اسلامی است.

بی‌آنکه بخواهم وارد این بحث تکراری شوم که چنین کاری از حکومت اسلامی بر نمی‌آید، می‌بینم که گویا، اغلب این سیاست‌مداران (که بعداً قرار است تبدیل به دولتمردان ما شوند) کلید معجزه را (که در اصل، سه سالی پیش، «فراندمی‌ها» کشفش کرده بودند) دیگر باره یافته و آن را بروشنی تمام ارائه داده اند: «انتخابات آزاد» بعنوان اصل اساسی و تعیین‌کننده «دموکراسی».

اینگونه اعتقاد یگانه به کارائی «انتخابات آزاد» در راستای اهداف این «نیروهای سیاسی» قبل از هر چیز نشانه‌ه وجود اطمینان از این است که، اگر چنین انتخابات آزادی برگزار شود، «ما» (یعنی، مثلاً، پیش‌کنگره‌ه ای‌های جبهه‌ه ملی، یا مشارکت‌کنندگان در نشست پاریس، و یا هر تشکل و گردهمآئی دیگری که به امامزاده «انتخابات آزاد» دخیل می‌بندد) برنده خواهیم شد و حکومت را به دست خواهیم آورد و، لابد، با نقشه‌هائی که داریم ماشین حکومت اسلامی را از کار خواهیم انداخت. در این صورت باید

پرسید که این اطمینان از کجا حاصل آمده؟ چراست که هر گروه کوچک و بزرگی می اندیشد که اگر انتخابات آزاد انجام شود نمایندگان او از صندوق ها بیرون خواهند آمد؟ این رجز که دوستان برلینی می خوانند که «نتایج دروغگوئی سخنگوی وزارت خارجه موجب بسی ... دلگرمی مردم زیر ستم جمهوری اسلامی» است و اگر انتخابات را آزاد کنند معلوم خواهد شد که «چه کسی منفور است و چه جریانی در داخل کشور پایگاه ندارد» از کدام اطمینان سرچشمه می گیرد؟ آیا آنها از مؤسسه «گالوپ» خواسته اند تا افکار عمومی مردم ایران را بررسی کرده و احتمالات مربوط به نتایج یک انتخابات آزاد خیالی در ایران را ارائه دهد؟ و یا آیا دوستان پارسی ما چگونه اطمینان یافته اند که، در صورت برگزاری انتخابات آزاد در ایران، همه آرزوهای دیگر آنان نیز جامه عمل بخود خواهد پوشید و ملت ایران بر پای برنامه های آنان صحنه خواهد گذاشت؟ چگونه است که آقای باقرزاده حتی چند لحظه از وقت خود را صرف، بقول خودشان، «تعمیق در لوازم مربوط به رأی مردم» نمی کنند و اعتقاد به لزوم و کارائی «انتخابات آزاد» را همچون معیار اصلی تشخیص دموکرات از غیر دموکرات بکار می گیرند؟ آیا این سخنان چیزی بیش از آرزوپروری و خوشخیالی را در خود دارند؟ و آیا واقعاً انجام یک انتخابات آزاد - با همه نظارت های بین المللی - راه را بر انحلال استبداد و برقراری دموکراسی در ایران خواهد گشود؟ آیا این «راه حل آفرینی» ها چیزی جز نوعی «ماجراجوئی سیاسی» است که همواره ما را با «دموکراسی های یکبار مصرف» روبرو کرده و خواهد کرد؟

توجه کنیم که خواستاری «انتخابات آزاد» و تمکین به «رأی اکثریت» در سیستم های دموکراتیک جهان یک معنا دارد و در سرزمین های استبداد زده ای همچون کشور ما دارای معنایی کاملاً متفاوت است و در این مقاله نظر من معطوف به این دومی است. یعنی، می پندارم سیاست مداران سرزمین های استبداد زده، که در راستای برقراری دموکراسی می کوشند، اغلب با مسائلی روبرو هستند که آن مسائل را نمی توان در کشورهای واجد سیستم های دموکراتیک جا افتاده مشاهده کرد و اگر از جانب آنها در مورد علت های این دوگانگی تعمق نشود حاصل کار چیزی جز رسیدن به دموکراسی های یکبار مصرف و، در پی، آن استقرار دیگرباره استبداد نخواهد بود.

می گویند دموکراسی نردبامی است که رأی اکثریت مردم را، از طریق انجام انتخابات آزاد، به قدرت سیاسی تبدیل می کند. اما اگر نیک بنگریم می بینیم که همین

فرمول «ساده و ابتدائی»، در فقدان هر شرط و شروطی، دقیقاً برای برقراری استبدادی که از طریق استفاده از ابزارهای دموکراتیک به قدرت می رسند ساخته شده است. توضیح بدهم. امروزه همگی شاهدیم که در کشورهای اسلامی، و بخصوص ترکیه، آنها که بیش از همه از ضرورت برقراری دموکراسی و انجام انتخابات آزاد سخن می گویند احزاب مسلمانی هستند که، نشسته بر گرده اکثریت مسلمان این کشورها، اطمینان حاصل کرده اند که اگر انتخاباتی درست و بی دخالت منفعت برندگان از «وضع موجود» برگزار شود برنده آنان خواهند بود. بدین دلیل این فریاد رسا را از گوشه و کنار همه کشورهای اسلامی، از مصر تا الجزیره (البته جز کشور خودمان که اسلامیت هایش به حکومت رسیده اند و دیگر نیازی به انجام انتخابات آزاد ندارند)، می شود شنید که: «ما خواهان یک انتخابات دموکراتیک هستیم!»

مطلب روشن است: هر طالب قدرتی (چه دموکرات و چه غیر دموکرات) پای علم و کتلی که می تواند وسیله رسیدن او به قدرت باشد سینه می زند. و اکنون هم که علم و کتل دموکراسی و انتخابات آزاد راه را برای اسلامیت های سرزمین های دارای «اکثریت اسلامی» هموار می کند و با این نردبام می شود به تختگاه قدرت رسید، آنها نیز خواهان دموکراسی و انتخابات آزاد شده اند. حماس در فلسطین از همین نردبام به بام شد. و پیش الگوی اصلی را هم سه دهه است اسلامیت های ایرانی به دیگر مسلمانان نشان داده اند: «در قدم اول انتخابات آزاد و صندوق رأی برای اخذ آراء اکثریت مردم بهترین جاده صاف کن رسیدن ما به قدرت بوده اند، شما هم از همین راه اقدام کنید!» در واقع، و به یک تعبیر، در جهان اسلامی استفاده کنندگان از «انقلاب مخملی» برای تغییر حکومت، خود اسلامیت ها بوده اند و نه مخالفین آنها!

روشن است که، بنا بر سابقه، اگر این اطمینان از پیروزی در انتخابات آزاد وجود نداشت هیچ اسلامیتی حاضر نبود زیر علم دموکراسی سینه بزند و، مثل گذشته ها، می کوشید تا نشان دهد که دموکراسی امری غربی، لیبرالی و ضد ارزش های اسلامی است. اما، می بینیم که، در سطح تقاضا برای انتخابات آزاد، تفاوتی بین برلینی ها و پاریسی های ما و اسلامیت های کشورهای با اکثریت مسلمان وجود ندارد. با این تفاوت که اسلامیت ها برآستی می توانند اکثریت آراء مردمان را کسب کنند حال آنکه برلینی ها و پاریسی های ما فعلاً فقط از موضع خوشخیالی و رجز خوانی است که این سخنان را

اظهار می دارند، حتی اگر واقعاً بتوانند در یک انتخابات آزاد آراء زیادی را به دست آورند.

اینجاست که من دوست دارم بار دیگر به مفهوم «دموکراسی یک بار مصرف» بازگشته و مطلب را کمی بیشتر بشکافم. با تفصیلی که در بالا گفتم، بنظر من، در جوامعی همچون جامعه ما، و با دموکراسی های یکبار مصرفی که هر از چند گاه یکبار بر سر راهمان سبز می شوند، آنان که باید از «اینگونه انتخابات آزاد» بهراسند همین رفقای برلینی و پاریسی ما هستند و بر عهده آنان است که، به جای تکرار شعارهای بی پشتوانه ای مبتنی بر خواستاری دموکراسی و انتخابات آزاد، به فردای انجام انتخابات هم بیندیشند و راه چاره ای برای آن فاجعه بسیار محتمل نیز پیدا کنند تا انتخابات آزاد دلخواه شان راه را بر استقرار استبدادی دیگر نگشاید.

انتخابات آزاد و اخذ رأی اکثریت مردم اگر بدون وجود تمهیداتی برای جلوگیری از آنچه های دهشتناکی که پس از رأی گیری اتفاق می افتد نباشد، امری کاذب و بی فایده بشمار می آید که تاکنون هم عملاً به استقرار استبداد بعدی انجامیده و ما را در دور باطلی تاریخی گرفتار کرده است. آقای باقرزاده نیز البته به این نکته توجه کرده اند اما دواى درد را در انجام یک «انتخابات آزاد» دیگر یافته اند. ایشان، که برای تحکیم استدلال خویش حتی از خود آیت الله خمینی هم نقل قول می آورند، بفهمی نفهمی، در راستای حل مشکل درست از آب در نیامدن اوضاع پس از انتخابات آزاد، می نویسند: «گفتن این که مردم این "انتخاب" را در بیست و هشت سال پیش انجام داده اند نیز، صرف نظر از کیفیت آن انتخاب، کمترین ارزش حقوقی ندارد. اول به این دلیل که مردم حق دارند، حتا در پهنه یک نسل، انتخاب خود را تغییر دهند، و در شرایطی که برای نزدیک به سه دهه حق انتخاب مردم، به دلیل "انتخاب" پیشین آنان، از آنان سلب شده است هیچ دلیلی در دست نیست که نشان دهد آنان بر آن "انتخاب" باقی مانده اند. دوم، به همان دلیل درستی که آقای خمینی نیز به آن استناد کرد، که انتخاب یک نسل هیچ سندیتی بر پذیرش آن از سوی نسل دیگر ندارد. و در هر صورت، یک جمهوری خواه دموکرات نمی تواند اطمینان خود را جای نشین واقعیتی بکند که تنها یک راه برای اثبات آن وجود دارد: رأی آزاد مردم!»

این هم یک «ماجراجوئی سیاسی» دیگر؛ اگر نتیجه انتخابات آزاد اول بر وفق مراد ما (که همچنان از قول ملت حرف می زنیم و به ماهیت رأی آنها نیز اطمینان داریم) نبود یک انتخابات آزاد دیگر انجام می دهیم. تازه توجه کنید که سخنان ایشان (بخصوص بر اساس استنادشان به سخن خمینی) ربطی به انتخابات دو سال یکبار مجلس و چهار سال یکبار رئیس جمهور ندارد و بیشتر ناظر بر رأی گیری برای قانون اساسی است که نشست های لندن و پاریس، برون آمده از جریان فراندوم طلبی سه سال پیشتر، خواستار آن بوده و هستند. یعنی از یکسو باید پدر خودمان را در آوریم تا، با برگزاری یک همه پرسی آزاد، قانون اساسی جدیدی را جانشین قانون اساسی حکومت اسلامی کنیم و آنگاه، اگر حکومت ناشی از آن بد از آب در آمد، چنین استدلال کنیم که هیچ دلیلی در دست نیست که ما را مجبور کند بر سر قبول آن «انتخاب قبلی» باقی بمانیم. براستی آیا هیچ فکر کرده اید که بر سر جامعهء متلون المزاجی که هر ده سال یکبار قصد می کند قانون اساسی اش را عوض کند چه پیش می آید؟

در عین حال، از نظر من، اینگونه سخن گفتن بی پروا نه تنها ماجراجویانه که بسیار خطرناک هم هست؛ خطرناک از آن جهت که اگر خواستاران قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه که رأی اکثریت مردم را با خود دارند به ایدئولوژی (چه این دنیائی و چه آن دنیائی) هم مجهز باشند (که اغلب چنین است)، بخش های عمده ای از جامعه نه تنها در چشم بهمزدنی با آنان مشکل سیاسی و اقتصادی خواهند داشت بلکه کل «هستی فرهنگی» و «حقوق بشری» خود را نیز در معرض تهدید و امحاء خواهند یافت. در واقع، خطر همین وضعیت است که، در حوزهء فلسفهء سیاسی، جریانات سیاسی پیش آمده در کشورهای مسلمان امروز را بصورت معضلی نظری و عملی در آورده است.

خواستاران قدرت مطلقه ای که به ایدئولوژی خاصی مجهز نیستند و بر موجی از پوپولیسم و فهرستی از وعده های غیر عملی حرکت می کنند بزودی، و شاید از همان فردای رسیدن بقدرت، پایگاه خویش را از دست داده و در موقعیت دفاعی قرار می گیرند. اما قدرت جویان متکی بر ایدئولوژی، با استظهار به قدرت بسیج کننده آن، پایگاه خویش در نزد اکثریتی که آنان را از طریق صندوق رأی بقدرت رسانده بسیار دیرتر از دست می دهند و تا مدت ها جنبهء تعارضی و تهاجمی خود را حفظ می کنند و می

کوشند تا از «فرهنگ اکثریت» مدلی فراگیر بوجود آورند که قابل تعمیم و تحمیل بر اقلیت باشد.

اینجاست که می توان به رابطه «انتخابات آزاد» ی که فاقد ملاحظات لازم برای تضمین آزادی های عمومی در فردای انتخابات باشد، با امکان پیدایش «دیکتاتوری اکثریت» اشاره کرد؛ و درست چنین امری است که آدمی را از «صندوق رأی» و «تصمیم اکثریت»، آن هم اکثریتی که هدفش از میان برداشتن حقوق، آزادی ها و فرهنگ های اقلیت ها و دگر اندیشان است، می ترساند.

با نگاهی دوباره به تشکل های سیاسی ایرانی (از مجاهد و فدائی و سلطنت طلب گرفته تا خودمختاری خواه و اصلاح طلب اسلامی و ...) می بطنظم که همه اینها تشکلاتی مبتنی بر ایدئولوژی هستند و، در نتیجه، از هم اکنون روشن است که در فردای انتخاباتی که آنها را به قدرت می رساند چه خواهند کرد. در واقع، در جامعه ای که وجه فارق نیروهای سیاسی اش ایدئولوژی (این جهانی و آن جهانی، فرقی نمی کند) باشد انتظاری هم جز بازتولید استبداد نمی توان داشت.

متأسفانه، در حوزه های سیاسی جامعه ما اینگونه بحث ها نه مطرح شده و نه

گسترده گی پیدا می کند و اغلب سیاست مداران ما ترجیح می دهند که بی هیچ اما و چرائی در بوق کارخانه استوره ساز مفاهیمی همچون «دموکراسی» و «انتخابات آزاد» و «رأی اکثریت» بدمند و آنها را همچون مفاهیم قدسی سیاسی عصر جدید مطرح سازند؛

بی آنکه لمحہ ای نفس تازه کرده و به فردای استقرار این نوع دموکراسی های یکبار مصرف و انجام اینگونه اولین و آخرین انتخابات های آزاد هم اندیشه کنند. آنها به این نمی اندیشند که اگر در آن انتخابات آزاد، حزب و دار و دسته و اندیشه آنان (که لابد شدیداً ملتزم به احترام و پاسداری حقوق همه مردم هستند!) برنده نشد و رقیبانشان از صندوق رأی آزاد بیرون آمد چه تضمینی وجود خواهد داشت که این رقیب اجازه دهد آنان همچنان فعال بمانند و خود را برای انتخاباتی دیگر آماده سازند؛ و یا، جدا از حکومت، خود حریفان حاضر در اپوزیسیون یک حکومت مطلقه نیز، پیش از رفتن به پای صندوق های رأی، چه ضمانتی به یکدیگر می دهند که، در پی پیروزی هریک از آنها، همه حقوق و آزادی ها و فرهنگ های دیگر مورد احترام و پاسداری قرار گیرند و

مشمول قانون دایم التکرار «خودی و ناخودی» نشوند و اگر شد چگونه می توان حکومتشان را سرنگون کرد.

اما، بنظر من، بدون سخن گفتن از این تمهیدات و پیش بینی ها، و بی جستن و اجرائی کردن ضمانت ها، سخن گفتن از دموکراسی و انتخابات آزاد چیزی نیست جز ماجراجوئی صرف کسانی که می اندیشند «ملت» فقط آنها را می خواهد و محظورات انتخابات که کنار زده شود آنان از صندوق بیرون خواهند آمد. برای این کار هم نه به نظر سنجی محتاج اند، نه به مظنه زدن اوضاع و نه به آشنائی با شرایط. در این دیدگاه خیالپردازانه، مفهوم قدسی «مردم» و یا، اگر با انصاف تر باشیم، «اکثریت مردم»، ناظر بر تصور وجود آدمیانی است که «دسته جمعی» واجد عصمت پیامبران شده اند و هیچ اشتباه نمی کنند، مو را از ماست می کشند، منافع ملی خود را درک می کنند، آدم صادق را بلافاصله از آدم شیاد تشخیص می دهند و نمی توان در درستی رائی که به صندوق می اندازند تردید کرد.

در این میان، بخصوص سخنان دوست قدیم آقای دکتر باقرزاده نمونه اعلاى نگاه رمانتیک به «رأى مردم» و «نظر اکثریت» است؛ نگاهی که وارد هیچگونه بحثی در مورد عواقب ناشی از انتخابات آزاد و استقرار رأى اکثریت برای کل جامعه نمی شود و همهء نظریه پردازى های خود را به مرحلهء «ماقبل انتخابات» محدود می سازد.

آقای باقر زاده با همین نگاه رمانتیک است که از مفاهیم مقدس مزبور معیاری برای تشخیص آدمیان دموکرات از غیردموکرات ها نیز مطرح کرده و چنین می نویسند: «یک دموکرات آرمان خواه (اگر آرمان های دموکراتیک داشته باشد) اولین وظیفهء خود را این می بیند که برای تأمین حق انتخاب مردم مبارزه کند، تا مردم بتوانند بین آرمان های مطلوب او و آرمان های دیگری که او نمی پسندد انتخاب کنند. او می پذیرد که مردم حق دارند اشتباه کنند، و نمی تواند به صرف اطمینان به این که "مردم همان را می خواهند که او می خواهد" شاهد آن باشد که آرمان های او بر مردم تحمیل شود. آرمان های دموکراتیک او وقتی ارزش دموکراتیک (و توان پایداری در جامعه را) دارند که به صورت دموکراتیک در جامعه تحقق یابند. از دید او، هدف (= تحقق آرمان) وسیله (= تحمیل آن) را توجیه نمی کند. او می داند که انتخاب شرط اولیه و لازم دموکراسی است، و سلب حق انتخاب مردم با دموکراسی نمی خواند».

بدینسان، آقای باقرزاده در عین حالی که «دموکراسی خواهی» را هم نوعی «آرمان خواهی» (که در ادبیات سیاسی ما به معنای پیروی از ایدئولوژی است) می دانند، و شرط هم می گذارند که یک «دموکرات آرمانخواه» باید دارای «آرمان های دموکراتیک» باشد (که معلوم نیست یک "دموکرات آرمانخواه" که دارای آرمان های دموکراتیک نباشد دیگر چگونه جانوری است). هرگز به این نکته نمی پردازند که اگر «غیر دموکرات های آرمانخواه» (که بدنه اصلی اپوزیسیون فعال امروز ما را تشکیل می دهند)، و یا حتی همان «دموکرات های خواه فاقد آرمان های دموکراتیک»، از صندوق رأی آزاد بیرون آمدند و مشغول تحمیل نظر و ایدئولوژی خود بر کل جامعه شدند، تکلیف چیست و در فردای این «انتخابات آزاد» با تحمیلات آنان چه باید کرد. به دلایل بالا است که فکر می کنم تا زمانی که نیروهای سیاسی ما به شرط و شروط لازم برای «فردای انجام انتخابات آزاد» نپردازند، سر و کار ما همچنان با دموکراسی های یک بار مصرفی است که ملت بدبخت ما هرچند دهه یکبار با خون دادن و جانفشانی به آن رسیده و هر بار آن را، در بهارهای آزادی مستعجل، از دست داده است.

بنظر من، ما ناگزیریم که، قبل از خواستاری دموکراسی و انتخابات آزاد، به این نکته بیاندیشیم که چگونه می توانیم از این دو «بزرگواژه سیاسی» نردبامی برای بقدرت رساندن ایدئولوژیست ها و اسلامیست های تکخدائی، لا اله الا الهی، و ناخودی ستیز و فرهنگ کش نسازیم و «دیگران» را زیر دست و پای دیکتاتوری اکثریت مرموزی که فقط در خیال ما به اقدامات ما دل بسته است له نکنیم.

دموکراسی تنها وقتی معنا دارد که در هر دو سوی انجام یک «انتخابات آزاد» کارائی و نفاذ و حاکمیت داشته و حافظ حقوق و آزادی های اقلیت ها و دگراندیشانی باشد که اگرچه ممکن است جمع عددی شان حتی از اکثریت انتخاباتی بیشتر باشد اما تفرق نظر و عملشان (که در جوامع دیگر نشان از وجود جامعه چند صدائی است) از آنان پدیده «اقلیت ها» را می سازد. والا نه حکومت برآمده از اکثریت با اکثریت مشکلی دارد و نه اکثریت با حکومت دست ساز خویش.

اما اینگونه که ما می اندیشیم و عمل می کنیم معلوم است که در نزد ما معنای دموکراسی چیزی نیست جز دیکتاتوری اکثریت؛ درست همانی که سایه شومش را در

سال پنجاه و هفت بر کشورمان گسترده ساخت و هنوز هم هیچ معلوم نیست که آن اکثریت اقلیت برانداز سال پنجاه و هفت به اقلیت بی اثر سال هشتاد و شش تبدیل شده باشد.

* - **یک توضیح لازم:** ناچارم این نکته را همینجا تذکر دهم که در مقالهء حاضر من فقط به مسئله «دموکراسی و رأی اکثریت» که از جانب نشست پاریس مطرح شده توجه داشته ام و الا برایم روشن است که نشست پاریس قبل و بالاتر از هرچیز به ما نشان داد که فضای سیاسی اپوزیسیون ایران در دو مدار گرانسنگ سرگردان بوده و در میان این دو مدار می خواهد همه چیز را با دعای «انشالله گریه است» حل و فصل کند. یکی از این دو مدار مفهوم دموکراسی و رأی اکثریت است و دیگری مفهوم فدرالیسم، آنگونه که در این نشست مطرح شد؛ و من بخود وعده داده ام که در آینده به این دومی و مشکلات آن نیز پرداخته و نظرم را بصورتی مشبع توضیح دهم.

آدرس سایت اسماعیل نوری علا:
<http://www.puyeshgaraan.com/Esmail.htm>